

## قدرت‌مداری عریان و تنها

بی ادبی و بی نزاکتی آقای بوش و همکاران او موضوع مقاله‌ها گشته و اهل سیاست نیز با گوشزد کردن آن، می‌کوشند وقار و احترام شغل خویش را، اگر بشود، حفظ کنند.

اما تنها از این نظر نیست که آقای بوش و همکاران او در معرض دید جهانیان قرار گرفته‌اند: از هر سو، لباس ابهامی دریده می‌شود که این قدرتمداران زشتیهای زورمداری خود را بدان می‌پوشانند:

### جنگ با عراق گویای نادانی حیرت آور مدیران کشوری چون امریکا است:

● آقای بوش خود را فرستاده خدا می‌داند و خطاب به مردم عراق، پی در پی، تکرار می‌کند بخاطر نجات آنها از مستبدی خون ریز، بر سرشان بمب خوشه‌ای و موشک می‌بارد. اماروش حکومت او در قشون کشی و رفتار قشون او در عراق، از دید نزدیک به اتفاق ناظران سیاسی و روزنامه‌نگاران جهان، گویای بی‌اطلاعی کامل این حکومت از واقعیتی است که عراق است. از جمله، \* شیعه عراق خود را بانی وجود و استقلال عراق می‌داند. با قیادت دو مرجع دینی، سید محمد تقی شیرازی و سید ابوالحسن اصفهانی، دو جنگ با قشون انگلستان کرده‌است. بدیهی بود که مسئولیت پذیرفتن قشون اشغالگر به کشور و سپردن عراق به سرنوشته نامعلوم را نمی‌پذیرفت. مراجع دینی امروز، در نجف و قم، که مردم عراق را به مقابله با قشون متجاوز فرخوانده‌اند، از موضع استقلال عراق و بر وفق وجدان عمومی عمل کرده‌اند. امریکا و انگلیس فریب گروهی دست‌نشانده را خورده‌اند. وزیر کشور انگلستان به این واقعیت که مردم عراق و مردم منطقه بچشم دشمنی منفور در امریکا و انگلیس می‌نگرند، بسیار دیر، اعتراف کرد.

\* رفتار قشون امریکا با نجف و کربلا نیز گویای نادانی شگرف متجاوزان است. نه تنها از این نظر که نجف قدیمی‌ترین مرکز دینی شیعه و مزار شخصیتی چون علی (ع) است و کربلا، صحنه روایتی تمام حق با تمام باطل بوده‌است و مشهد پرچمدار آزادی، حسین (ع)، است، بلکه از این نظر نیز که این دو شهر، دو مرکز مهم جنبش فکری - سیاسی ضد استبدادهای وابسته بوده و در تمام مدتی که رژیم صدام حسین از حمایت امریکا و انگلیس برخوردار بوده‌است، این دو شهر تحت شدیدترین سرکوب رژیم قرار داشته‌است.

\* به قول لرد روی هترسلی وقتی آقای بوش به مردم عراق می‌گوید: ما شما را از استبداد صدام حسین آزاد می‌کنیم، نخوت خود را نشان می‌دهد. غیر از اینکه قدیمی‌ترین مردم سالاری که بشر بخود دیده‌است، در منطقه سومر بر پا بوده‌است، غیر از اینکه زادگاه ابراهیم و اندیشه توحیدی در همان منطقه بوده‌است، در دوران اسلامی نیز، در برابر فلسفه جبر یونانی که دستگاه اموی وارد قلمرو اسلام کرد، فلسفه آزادی، در همان منطقه، بصره امروز، نشو و نما کرد. گذرا خاطر نشان کنم که ایرانیان در بنای فلسفه آزادی نقشی بزرگ داشته‌اند. بسیار زودتر از آنکه غرب دانشگاه به خود ببیند، بغداد و نجف و بصره و مدینه دانشگاه می‌داشته‌اند. حال اگر مردم چنین سرزمینی توانائی آزاد کردن خویش را ندارند، تحت اشغال قشون امریکا و انگلیس چگونه این توانائی را بدست می‌آورند؟ در ۳۱ مارس، وقتی از یک مقام امریکائی پرسیدند: در صورتی که در عراق انتخابات آزادی انجام گیرد، الف - اکثریت را شیعه عراق بدست می‌آورد و ب - اکثر منتخبان مناطق سنی نشین و بساگردنشین نیز اسلام‌گرایان خواهند شد و آیا امریکا حاضر است دولت را به این اکثریت واگذارد؟ گفت: مردم سالاری تنها رأی دادن و انتخاب شدن نیست. می‌باید نهادهای مردم سالاری مستقر شوند. امریکا تا وقتی این نهادها مستقر شوند، در عراق خواهد ماند. بدین قرار، پرده ابهام دریده‌است. امریکا تا بتواند مدت اشغال عراق را طولانی خواهد کرد تا وقتی که رژیم دست‌نشانده استواری بجوید: وجدان تاریخی مردم عراق این توانائی را به آنان داد که پیشاپیش بگویند: چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی.

● از مناظر بسیار زشت این جنگ، منظره گفتگو با سربازان امریکائی است: سربازی از توقف دو سه روزه جنگ حوصله‌اش سرآمده بود. زیرا هنوز عراقی نکشته بود. سرباز دیگری از اینکه به اندازه کافی کشته‌است، به خود می‌بالید. و

\* کشتار غیر نظامیان و این واقعیت که قشون متجاوز به ویران کردن تأسیسات آب و برق میبپردازند آنهاهم بقصد مجبور کردن مردم به دست کشیدن از مقاومت، بقدری ضد انسانی و شرم آور است که اعتراض همگانی صلیب سرخ و عفو بین المللی و دیگر سازمانهای مدافع حقوق بشر را برانگیخته‌است. صحنه‌های «امداد غذائی» اگر شرم آور تر نباشند، به همان اندازه شرم آور هستند.

اما این رفتار، رفتار ارشاد بیخوش نیست رفتار ارشاد متجاوز است که می‌خواهد، با بمب خوشه‌ای و گلوله اتمی و موشک و

رژیم گرسنگی و تشنگی، مردم عراق را ناگزیر کند سرهای خویشتن را به نشان تسلیمی خفت بار، در سینه‌ها فرو برند. صحنه‌های جنگ، غیر از آنکه پرده ابهام را می‌درد و ماهیت سلطه جویانه امثال بوش و بلر را گزارش می‌کند - یاد آور می‌شود که آقای بلر در مجلس عوام گفت: انگلستان فرصت تجدید عظمت دوران امپراطوری را بدست آورده است و می‌باید از آن استفاده کند - ابهام دیگری را می‌زداید: امپراطوری زوار در فتنه انگلستان و «تنها ابر قدرت» جهان، به یمن مقاومت مردم عراق، همچون ضعفی بزرگ، در معرض دید جهانیان قرار گرفتند:

\* بر ضعف علم و اطلاع از واقعیتی که جامعه عراقی است، ضعف نظامی و ناتوانی امریکا و انگلیس افزوده شد آنهم در سازماندهی حمله به کشوری کوچک که ربع قرن جنگ و ۱۲ سال محاصره و تخریب سلاحهای موشکیش و... فرسوده‌اش کرده است. اگر مردم دنیای اسلام، بخصوص ایرانیان از تجربه جنگ عراق تنها یک درس بیاموزند و بکار برند، آن درس اینست: این انگلستان نیست که فرصت تجدید عظمت دوران امپراطوری را بدست آورده است. زیرا کارش به کار آن روباه می‌ماند که برای «پیوند جستن با بزرگان»، دم خود را به دم شتر گره زد و چون شتر برخاست، آویزان بماند. در عوض، مردم کشورهای مسلمان فرصتی طلایی بدست آورده‌اند. اگر از این فرصت استفاده و خود را آزاد کنند، می‌توانند مطمئن باشند، دیگر هیچ مزاحمی نمی‌تواند از بیرون مانع رشد آنها بگردد. کشوری چون امریکا، حتی جرأت تهدید کردن آنها را نیز پیدانمی‌کند.

● پس از شروع جنگ، موافقان حمایت از تجاوز امریکا، دلیل تازه‌ای تراشیدند: حالا که جنگ شروع شده است، می‌باید از قشون کشی امریکا و انگلیس حمایت کرد زیرا اگر پیش از سرنگون شدن رژیم صدام، آتش بس شود و قشونهای امریکا و انگلیس از عراق بیرون روند، این مردم سالاری است که از استبداد شکست می‌خورد. این استدلال که ترجمان ثنویت تک محوری و طرز فکر توالتیر است، دو محور می‌بیند: امریکا که در حکومت بوش خلاصه می‌شود و عراق که در رژیم صدام ناچیز می‌شود. پیروزی یکی شکست دیگری است بنا بر این، می‌باید امریکا پیروز بگردد! در این شبه استدلال، خطری که متوجه مردم سالاری در امریکا و انگلستان و اروپا و همه جاست، کجا به حساب است؟ مردم عراق و پیروزی و شکست این مردم در استقرار مردم سالاری کجا به حساب آمده است؟:

\* باروش کردن جنگ توسط حکومت «تنها ابر قدرت»، نظامی کردن دولت امریکا عینیت جسته است. بدین قرار، دیگر خطری منتظر نیست که روشنفکران نسبت به آن هشدار می‌دادند. از این پس، فتنه‌ای بس خطرناک است که می‌باید در رفع آن کوشید. تجدید آزادبها به بهانه مبارزه با تروریسم و نظامی کردن روز افزون اقتصاد امریکا از راه افزایش بودجه نظامی و برانگیختن مسابقه تسلیحاتی در جهان و بنا بر این توسعه صنایع نظامی، حاصل روش کردن جنگ در سیاست خارجی از سوی حکومت بوش است. \* آن زمان که ارتش سرخ به افغانستان تجاوز کرده بود، مجاهدان افغانی، گروه گروه مراجعه می‌کردند و کمک می‌خواستند. به آنها می‌گفتم: الف - من افغانستان را جدا از ایران نمی‌دانم و ایران را نسبت به افغانستان بیگانه نمی‌شمارم. با وجود این، اگر می‌خواهید پیروز بگردید و بعد از پیروزی نیز کشور داشته باشید، حتی از ایران نیز مستقل عمل کنید. و ب - پیش از آنکه کمک بخواهید، متحد شوید. پس از آن، ایران تا بتواند به شما کمک می‌کند. وضعیت امروز افغانستان می‌گوید آنها که شنیدند و آنها که نشنیدند، هر یک چه سرنوشتی پیدا کردند. بدین قرار اگر مقصود استقرار مردم سالاری در عراق بود، امریکا و انگلیس می‌باید از وابسته کردن مخالفان رژیم صدام به خود، خودداری می‌کردند. از آنها می‌خواستند بجای آنکه دستیار قدرت خارجی و اسباب دست شریکهای نفتی بشوند، بکوشند در جامعه عراقی اعتبار بدست آورند و بدیل معتبری برای رژیم صدام حسین بگردند. اما اگر چنین بدیلی بود، کجا امریکا می‌توانست اشغال عراق و اداره آن را توسط یک افسر امریکائی، توجیه کند؟ بهر رو، ابهامی بزرگ رفع و مثل روز روشن شد که

هر قدرت خارجی که نیر وهای مخالف رژیم یک کشور را به خود وابسته می‌کند، در پی استقرار مردم سالاری در آن کشور نیست، در پی سلطه بر آن کشور است.

اینک، با توجه به نبود یک بدیل مستقل و مردم سالار، مقاومت مردم عراق هراندازه استوارتر، امکان شکست دو متجاوز به حقوق این مردم و پیروزی مردم عراق بیشتر. در حقیقت، متجاوز اولی که شکست می‌خورد رژیم صدام است. زیرا، به ترتیبی که در «دو محکوم یک وجدان» توضیح داده‌ام، افرصتها و امکانهایی بسیار می‌داشت و می‌توانست مانع از حضور و عمل دو قشون امریکا و انگلیس بگردد، اما زورمداری چشم عقلش را کور کرد و خود زمینه ساز حضور قشونهای متجاوز شد. مقاومت مردم عراق دو ابهام را زدود و دو ضعفهای دو متجاوز را عریان در معرض دید جهانیان قرار داد: ضعف رژیم صدام که منهای عزم مردم عراق به مقاومت، پوچ و پوшالی است. و ضعفهای اخلاقی و سیاسی و نظامی دو قدرت متجاوز که به بهانه نابود کردن اسلحه‌کشتار جمعی به عراق قشون می‌کشند و در همان حال، وزیر دفاع امریکا تهدید می‌کند در جنگ بغداد، سلاح شیمیائی بکار می‌برد و هم اکنون گلوله‌های اتمی «ضعیف شده» بکار می‌برد.

بدین قرار، در صورتی که مقاومت مردم عراق ادامه پیدا کند، این رسم زورمداری است که از جهان بر می افتد. بنا بر این، مردم سالاری در امریکا و غرب نجات پیدا می کند و امکان استقرار آن در عراق و دیگر کشورهای اسلامی نیز افزایش پیدا می کند. بدین دلیل آشکار که ملتها احساس توانائی می کنند و در همان حال، رژیمهای استبدادی را ضعیفی کامل می یابند.

● با شروع جنگ، طرفداران اطاعت از امریکا، مدعی شدند اگر شیراک (رئیس جمهوری فرانسه) و شرویدر (صدر اعظم آلمان)، در برابر امریکا جبهه نگرفته بودند، اروپا شقه نمی شود. بدیهی است زورمدار همواره از موضع طلبکار دلیل می تراشد. اینست که انگلیس و اسپانیا نیستند که با دنباله روی از امریکا، اروپا را دو شقه کرده اند، بلکه مقصر شیراک و شرویدر هستند. اما انتشار گفتگوهای مقامات امریکا و اروپا، ابهام دیگری را زدود:

\* لوموند دیپلماتیک (آوریل ۲۰۰۳) از قول روزنامه جمهوری (۲۵ مارس) گفتگو میان بوش و وزیر خارجه وقت ترکیه را نقل می کند:

ژرژ دبل یو بوش: شما در اینجا کاری ندارید، برگردید به کشور خود و اجازه عبور قوای ما را از خاک ترکیه، از تصویب مجلس بگذرانید.

یسار یاکیس: ما مشکلاتی داریم. خسارهایی که جنگ برای ما بار می آورد، عظیم هستند. ما و شما دو کشور متحد هستیم و به تفاهم شما با خود امیدواریم.

ژرژ دبل یو بوش: هیچ متحدی به اندازه شما مراسم ندوانده است.

یسار یاکیس: ترکیه روند پیوست به اتحادیه اروپا را در پیش گرفته است و از اتحادیه اروپا، صداهای مخالفت با جنگ بلند شده اند.

ژرژ دبل یو بوش: آیا اتحادیه اروپائی وجود دارد؟ من آن را سه شقه کردم!

یسار یاکیس: ترکیه یک کشور دموکراتیک است که همواره حقوق بین المللی را رعایت کرده است. و در این مورد مشخص، تصمیم سازمان ملل متحد برای ترکیه بسیار مهم است.

ژرژ دبل یو بوش: از خود می پرسیم: آیا در قرن بیست و یکم، وجود سازمان ملل متحد، هنوز ضرورتی دارد؟ همکاران من در کار اندیشیدن در این باره اند.

لوموند دیپلماتیک خاطر نشان می کند که نه حکومت ترکیه و نه حکومت بوش وجود این گفتگو را تکذیب نکرده اند.

بدین قرار، عامل سه شقه شدن اروپا، نه شیراک شرویدر که بوش و بلر و از نار بوده اند. در حقیقت، حکومتی که جنگ را وسیله سیاست خارجی می کند، نظر مخالف و رأی محدود کننده خود را نمی تواند تحمل کند. پنهان نیز نمی کند که تصمیم به جنگ و به اجرا گذاشتن این تصمیم، برای آن بود که سازمان ملل و بقیه دنیا بدانند نمی توانند مانع از اجرای تصمیم «امریکا» بشوند. به سخن دیگر، پرده ابهام دیگری دریده شد: امریکا مردم سالاری بکنار، هیچ وزنه تعدیل کننده ای را نمی تواند تحمل کند. اما آیا این تحمل نکردن، از توانائی است؟

\* ابهام دیگری که دارد رفع می شود این ابهام است:

بنا بر قاعده، هر قدرت جهانی وقتی وارد مرحله انحطاط و زوال می شود، تحمل رأی مخالف و گرایش مخالف را از دست می دهد. امپراطوری سابق روسیه زمانی ورودش به مرحله انحطاط و انحلال را آشکار کرد که وجود حکومتی بطور نسبی مستقل را بر نتافت و به مجارستان قشون کشید. این قشون کشیها مکرر شدند و قشون کشی به افغانستان، انحلال آن را شتابان کرد. خاطر نشان کنم که بنا بر همین قاعده، رژیم ملاتار یا وارد مرحله انحطاط گشته و انحلال آن شتاب گرفته است.

● آقای بوش و برخی از سران حزب جمهوریخواه ادعا کرده اند آقای بوش یک مأموریت دینی دارد. این امر که روحانیت های دینهای بزرگ با جنگ مخالفت کرده اند و این امر که امریکا و اروپا، پیش از این، چنین ادعائی را «انتگریسم» و «بنیادگرائی» خوانده اند و، امروز، خود مقلد «انتگریست» ها و «بنیادگرا» های مسلمان شده اند، دو ابهام بزرگ را رفع می کند:

\* الف - «انتگریسم» و «بنیادگرائی» خاص شیعه نیستند، سنی آنها نیز وجود دارد و ب - خاص اسلام نیستند، نخست در مسیحیت پدید آمدند. در حقیقت، هر بار که دین، مرام، حق، آزادی، مردم سالاری وسیله توجیه بکار بردن زور می شود، الف - قربانی اول دین یا مرام یا آزادی و یا مردم سالاری است و ب - بکار برنده در ادعای خود راستگو نیست. آقای بوش درد دین ندارد. اگر می داشت، وقتی هر سه کلیسای مسیحی با جنگ مخالفت می کنند، نمی گوید: همه کلیساها بگویند بله، من می گویم نه. چنانکه آقای صدام نیز درد دین ندارد و تنها در ایامی چنین سخت که او خود و مردم عراق را بدان گرفتار کرده است، دین را دست آویز کرده است.

\* اما ابهام بزرگ تری که رفع می شود اینست: دین یا مرام نیستند که زمینه ساز «انتگریسم» و «بنیادگرائی»

می شوند. دین یا مرام را چماق کردن، کاری است که، همواره، از خارج، توسط قدرت (= زور) انجام می گیرد. اینک که به قول نیوزویک (Bush and God، ۱۰ مارس ۲۰۰۳) یک «بنیادگرا» رفتن خود به کاخ سفید را به امر خدا و برای انجام مأموریتی الهی می شمارد، آشکار می شود که مردم سالاری، نه دیر روز توانست از استقرار نازیسم در آلمان و فاشیسم در ایتالیا جلوگیری کند و نه امروز توانسته است مانع از افتادن حکومت امریکا بدست بنیادگرایان بگردد. آن لائیسیتته ای که می باید مانع از وقوع چنین خطری می گشت، یکبار دیگر شکست خورد.

بدین قرار، وقتی در جامعه ای، بیان ها، از چپ تا راست، بیانهای قدرت هستند، بحکم تمایل قدرت به تمرکز و انباشت، آن بیان قدرت حاکمیت پیدا می کند که با تمرکز و انباشت قدرت سازگار تر است. پس کار بایسته پیشنهاد بیان آزادی و مبارزه با آزادی خود بیگانگی دین، به روش نوگردانی دین یا بازگرداندن بیان قدرت به بیان آزادی، است. کار بایسته هشدار دائمی نسبت به خطر از خود بیگانه شدن بیان آزادی در بیان قدرت است. آن پیشگیری که در خور انسان آزاد است، نه جنگ پیشگیرانه که این کوشش پیشگیرانه است.

بیاد می آورم که از گروگانگیری و بخصوص از اسفند ۱۳۵۸ تا روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۳ آبان ۱۳۸۰، به تکرار، نسبت به خطر تغییر روانشناسی مردم امریکا و ریگانیسم بمثابة مداخله جوئی و روش کردن خشونت هشدار می دادم که ایران نباید مسئولیت سنگین افتادن دولت امریکا بدست بنیادگراها را، با گروگانگیری و ترور و... بپذیرد.

● اگر آقای بوش دین را نیک فهم می کرد، می دانست بنا بر دین های بزرگ، خداوند آدمیان را به ادعاهایشان می آزماید. در حقیقت، در دین ها، قاعده ای بازگو می شود که، بنا بر آن، قدرتمداران آنچه را بر دیگری نمی پسندند، خود می کنند. هر آنچه را می گویند بد است، خود می کنند. یکی دیگر از ابهامها که رفع شد قصد حکومتهای بوش و بلر از حمله به عراق و بر افکندن رژیم صدام است. این دو می گویند خلع سلاح کشتار جمعی عراق در گرو سرنگون کردن رژیم صدام است. اما، در این جنگ، خود گلوله اتمی و بمب خوشه ای بکار می برند و آقای رامسفلد تهدید می کند که سلاح شیمیائی نیز بکار خواهد برد. پس این «مأمور خدا» با داشتن و بکار بردن سلاح کشتار جمعی موافق است بشرط آنکه انحصار داشتن و بکار بردن از آن او باشند! اما آیا او نمی داند که وقتی خود دست به جنایت می زند، به دیگران نیز می آموزد اگر می خواهند از هوس بازیهای «تنها بر قدرت» مصون بمانند، راهی جز مجهز شدن به اسلحه کشتار جمعی ندارند؟ بدینسان، حکومت بوش عامل انتشار اسلحه اتمی و شیمیائی و میکروبی می شود.

● تکرار کنم که وقتی کسی، در مقام تصمیم و اجرای آن، گفت: همه بگویند بله من می گویم نه، تجسم زور است. عنوان مقاله پل ماری دولایرس در لوموند دیپلماتیک «تنها بر ضد همه» است. این امر که آقای بوش به دنیا دهن کجی کرد، بر این ادعای او که گویا بخاطر ارزشهای اخلاقی و برای مردم سالاری به عراق قشون می کشد، مهر باطل زد. چرا که رفتار یکسان و همزمان، در سرتاسر جهان، بیانگر حکم وجدان جهانی و این وجدان عالی ترین مقام اخلاقی در جهان است. اما مخالفت به وجدان جهانی تنها بی اعتنائی کامل آقای بوش و همکاران او را به اخلاق آشکار نکرد. بلکه

ممکن است وجدان جهانی آن قوت را یافته باشد که زورمدار را منزوی کند اما آن قوت را که مانع از اجرای حکم زور بگردد راهنوز نیافته باشد:

● در قوت و ضعف وجدان جمعی:

\* هر وقت یکی در برابر همه قرار می گیرد و با قدرت (= زور) اینهمانی می جوید، تنها و منزوی می شود. یکی از کارها که تنها از وجدان ملی، در سطح یک ملت و وجدان جهانی در سطح جهان بر می آید، اینست که زورمدار را تنها و منزوی می کند. این تنهائی زندانی است که محکوم به آن، رهانمی شود مگر به ترک زورمداری و آنهم پس از جبران.

\* وقتی زورمداری می گوید «اگر همه ملت بگوید بله من مخالفت می کنم» و می تواند، برغم رأی وجدان عمومی، حکم زور را به اجرا بگذارد، یعنی وجدان عمومی قوت لازم را برای جلوگیری از به دولت رسیدن زورمدار و زور را روش عمومی کردن، پیدا نکرده است.

● در حقیقت، وجدان جهانی می توانست مانع از وقوع جنگ تجاوزکارانه امریکا و انگلستان با عراق بگردد اگر شفافیت کافی را پیدا کرده بود. برخی از ابهامها که وجدان جهانی را کدر کردند و از توانائی آن کاستند، عبارتند از

\* اسلحه کشتار جمعی می تواند بدست سازمانهای تروریست بیفتند. رژیمهای استبدادی نظیر رژیم صدام می توانند این اسلحه را در اختیار سازمانی چون سازمان القاعده قرار بدهند. بنا بر این، جنگ با رژیم عراق، «تنها راه مبارزه با تروریسم» است. از راه فایده، تکرار کنم که این امریکا و انگلستان بودند که اسلحه کشتار جمعی (بمب ده تنی و بمب خوشی و گلوله های اتمی ضعیف شده) بکار بردند و تا ۲۰ فروردین (۱۰ آوریل) رژیم عراق از چنین اسلحه ای استفاده نکرد بود. و الف - این اسلحه را غرب در اختیار این رژیمها گذاشته است. و ب - خلع اسلحه کشتار می باید همگانی باشد و در سطح منطقه و جهان انجام بگیرد و ج - غرب

بجای جنگ می‌باید شرکتهای فروشنده و دستگاههای اطلاعاتی خویش را مهار کند و د - به حقوق ملی خویش بسنده کند و ثروتهای کشورهای دنیا را «منافع» خویش نپندارد و خود وزیر سلطه را از مدار بسته سلطه‌گر - زیر سلطه آزاد کند. آگاهی بر واقعیت و نیز بر راه حل مسالمت‌آمیز، وجدان جهانی را قوی و شفاف می‌گرداند و سرپیچی از رأی آن را مشکل‌تر می‌گرداند.

\* تقابل دموکراسی امریکا با استبداد رژیم صدام و اینکه اگر جنگ روی ندهد و یا اگر جنگ روی دهد و رژیم صدام سرنگون نشود، مردم سالاری شکست خورده و دیکتاتوری پیروز شده‌است. این دروغ ابهام‌آمیز را پیش از این در همین نوشته، بررسی کرده‌ام. برای اینکه اهمیت آن را در پندارها و کردارها بدانید، یادآور می‌شوم که نه تنها در صد حامیان جنگ در امریکا و انگلستان افزایش پیدا کرد، بلکه در کشوری چون فرانسه که ۸۵ درصد مردمش مخالف جنگ هستند، حال که جنگ بوقوع پیوسته است، ۵۲ درصد مردمش قلباً مایلند امریکا پیروز شود؛

\* وجدان جهانی به مخالفت با جنگ، معنای موافقت با رژیم صدام را نبخشید. اما، در سطح جهان، پیشنهاد روش دیگری، غیر از جنگ، برای خلاصی مردم عراق از رژیم صدام و رژیم‌های چون آن، بعمل نیامد و موضوع بحثهای آزاد قرار نگرفت. بهای غفلت و مسائل ارتباط جمعی جهان از این کار، جنگی است که اینک مردم عراق در آتش آن می‌سوزند و مردم امریکا و انگلیس و بقیه دنیا می‌باید بهای سنگین آن را بپردازند؛

\* بر اصل ثنویت تک محوری، امریکا دست خود را از تروریسم یکسره پاک و مسئولیت آن را بر دوش «انگلیسم» و «بنیادگرایی» اسلامی و دولتهای عضو «محور شر» نهاد. غرب و دولتهای استبدادی وابسته و دولتهایی چون روسیه و چین، نیز، در بیان حقیقت سود نداشتند. مسائل ارتباط جمعی مستقل نیز آن توانائی را نداشته‌اند که وجدان جهانی را از نقش اول و تعیین‌کننده‌ای آگاه کنند که قدرت سلطه‌گر، بخصوص وقتی در دست بنیادگراهائی چون آقای بوش و همکاران او است، در بوجود آوردن و فراگیر کردن تروریسم دارد.

\* سیاست واقع بینانه اقتضا می‌کند که بر اصل «منافع ملی» عمل شود. بسیاری از دولتهای منطقه و دولتهای جهان، سیاست حمایت از تجاوز را به رعایت «منافع ملی» مستند کرده‌اند. بارها خاطر نشان کرده‌ام که هر قدرتی نفع خود را که در واقع زیان مردم است، نفع یا مصلحت همگانی جلوه می‌دهد. بنا بر این، از واجب‌ترین کارها برای آنکه وجدان ملی و وجدان جهانی غنی و شفاف شوند، تشخیص حق از منفعت و ارائه تعریف روشنی از حق و تهیه فهرستی از حقوق فردی و حقوق ملی و نیز حقوق جامعه جهانی است. حتی اگر هر نوبت که قدرتمداری دم از «منافع ملی» زد از او خواسته شود بگوید این منافع کدامها هستند و چرا از آن عموم مردم هستند، از بوجود آمدن ابهامی جلوگیری می‌شود که وجودش جامعه ملی را وقتی ملتی می‌باید عمل کند و جامعه جهانی را وقتی این جامعه می‌بایست به عمل برخیزد، از کار بایسته باز می‌دارد. و

\* امریکا می‌گوید ۴۵ کشور با حمله امریکا به عراق موافقتند. این امر که ۱۵ کشور جرأت آن را ندارند بگویند کیستند و این امر که دولتهایی هم که جرأت داشته‌اند خود را معرفی کنند، وابسته و خریداری شده‌اند، دو امر واقعی هستند بنوبه خود گویا. این دو امر می‌گویند: مخالفت وجدان جهانی و وجدانهای ملی با جنگ، دولتهای وابسته را نیز ناگزیر می‌کند خود را در حجاب ابهام پنهان کنند. از جمله پرده‌های ابهام که این دولتها ساخته‌اند، یکی اینست: چه ما بخواهیم و خواه نخواهیم، امریکا و انگلیس جنگ را می‌کنند. بنا بر این، چرا مخالفت کنیم که سودی ندارد و موافقت نکنیم که سود دارد؟ اما اگر مردم هر کشور از دولت خود می‌پرسیدند: برای ما مردم سود دارد و یا برای شما وابسته‌ها؟ اگر بر مردم هر کشور و بنا بر این برای مردم دنیا روشن می‌گشت که الف - وجدان جهانی شفاف می‌تواند امریکا و انگلستان را از جنگ بازدارد و ب - جنبش جهانی برای جلوگیری از وقوع جنگ - حال که جنگ وقوع یافته‌است برای پایان بخشیدن بدان - فرصتی فراهم می‌آورد برای آزاد شدن ملت‌ها از رژیمهای استبدادی وابسته، ممکن بود از وقوع جنگ جلوگیری شود و مردم عراق توان و امید لازم برای سرنگون کردن رژیم صدام را پیدا کنند.

بدیهی است ابهامهای دیگر وجود دارند. به توضیح این ابهامها بسنده کردم زیرا برای خاطر نشان کردن اهمیت ابهام زدائی کافی هستند. پیش از این نیز در بحث از اهمیت ابهام زدائی خاطر نشان کرده‌ام و اینک نیز خاطر نشان می‌کنم که هم در کشور ما و هم در کشورهای نظیر کشور ما و هم در سطح جهان، وجدانهای ملی و جهانی هستند که می‌باید به آزادی و مردم سالاری معرفتی غنی و شفاف بگویند. در این مرحله از تحول کشورهای ما و جهان، عموم مردم هر کشور و عموم مردم جهان هستند که می‌توانند سرنوشت‌های خود و جهان را تغییر دهند.

در حقیقت، همانسان که زورمداری فرآورده غفلت از آزادی و حقوق، هم در سطح یک فرد و هم در سطح یک ملت و هم در سطح جهان، است، تحول از زورمداری و قدرت باوری به شعور بر آزادی خویش، نیز، از راه وجدان عمومی انجام می‌گیرد. بنا بر این، بیشترین کوشش در غنی و شفاف کردن وجدان عمومی است که می‌باید بکار رود.